

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیبیب

برلین - ۲۰ مارچ ۲۰۱۱

بهار و نوروز

سراسر ایرانزمین را سرگشتگی و آشفته حالی فرا گرفته است. ظلمت و تاریکی بیداد می نماید. مردم از زندگی به ستوه آمده اند. اهریمن، دیوان و ددان بر قلمرو آریانا حکم میرانند. کسی به فکر کسی نمی باشد و آینده ای به نظر نمی رسد. میترا و اناهیتا به داد مردم نمیرسند و دعای رب النوعهای روشنائی والهة زیبایی، عشق، برکت و فراوانی کارگر بنظر نمی آید.

چنین حالتی که حکمفرما می شود، در خانه انو جهان، مردی پاکدامن و نیایشگر مشهور به ویونگهان، پسری به دنیا می آید مانند خورشید درخشان. وی بعداً به یمایا جمشید زیانزد قلمروهای آریا ویج و تازی می گردد. اکنون چند سالی از زادروزش سپری شده است. یمای دیگر نو جوان را همه دوست می دارند. جمشید رمة خوبی دارد و با فرترین مردم آمیزش می کند.

روزی بالای تپه ای در بلخ، جانی که کشتگران مصروف کشاورزی دیده می شوند و گله های گوسپند و دیگر چهارپایان در چراگاهش می چمند، سروشی اهورائی بر یمایا غلبه می نماید:

“آنین اهورا مزدا را فراگیر و به دیگران بنمای!”

یمایا که آماده پذیرش چنین وظیفه سترگی نیست، پاسخ می دهد:
“من شایسته چنین کاری نیستم”

یمایا بعداً تنها فرمانروائی بر مردم را و آنها فقط در صورتی و صرف تا زمانی قبول می نماید که بیماری و مرگ و سرمای سخت در گیتی از میان برداشته شود. چون دعایش مستجاب می گردد، یمایا جوان بر تخت سلطنت خطه آریانا می نشیند و دودمان شاهی پیشدادیان را پس از تهمورث، رونق می بخشد و به روایتی اساس می گذارد. حالا یمایا بر مرز و بوم آریانا حکمروائی می نماید. همه از فرمانهایش پیروی می کنند. مردم لباسهای ابریشمی و کتانی بر تن دارند. لشکریان، دانایان و دبیران، کشتگران و پیشه وران در بخدی، وایکرت و اوروه تا هریوا، هرهواتی و ایتومنت (۱) بر شگوفایی، بزرگی و شوکت سرزمین آریانیها می افزایند. یاقوت، عقیق، سیم و طلا از داشته های آنهاست و پزشکان شفابخش بیماریهای جانفرسایند. گرمابه ها، پلشتیهای بیرونی را می زدایند و جام جم کدورتیهای درونی را شست و شو می دهد. بناء های ساخته شده از گل و سنگ و گچ، نمایانگر شکوه و جلال گسترده یمایا دادگر، پادشاه سراسری آریانا، فرزند زیبای بلخ می باشد.

یمایا با دیوان می جنگد، مردم را از بلای آنها می رهاورد و دیوان را از شهرها و آبادیها بر می اندازد. بزرگان بلخ با پادشاه خویش یکجا این پیروزی بزرگ را جشن می گیرند و آنرا روزی نو در گاهشماری زندگی میدانند و چنین است که جشن نوروز برای بار نخست، هزاران سال پیش برگزار می گردد.

جشن نوروز یعنی پیروزی تندرستی بر بیماری، کامیابی اهورا مزدا بر اهریمن، چیرگی داد بر ظلم و ستم و غلبه زندگی بر مرگ.

به نوروز، نوشاه گیتی فروز

بر آن تخت بنشست پیروز روز

بزرگان به شادی بیاراستند

می و رود و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان یادگار

#####

بر یما پس از پیروزیها و سالها سلطنت گسترده بر سرزمین آریانا، نیروی غرور و خویشتن ستانی مستولی میگردد. او ناسپاس می شود و یزدان ناشناس، فریفته گفته های باطل فرشته صورتی پلید از تبار شیطان، مردم را یما به زور حشمتش با خویشتن می خواند:

یکایک به تخت مهی بنگرید

به گیتی جز از خویشتن را ندید

اکنون فریب اهریمنی، یما را فرمانبرداری ساخته است. جمشید جز خود کس دیگری را نمی بیند. وی دروغ میگوید، منی می کند، از راستی سر می پیچید و دهان را به سخن نادرست آلوده می سازد:

هنر در جهان از من آمد پدید

چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم

چنان گشت گیتی که من خواستم

بزرگی و دیهیم و شاهی مراست

که گوید که جز من کسی پادشاست

حال و احوال که چنین می گردد، خودکامگیها و خود رانیهای یما، فر کیانی و مردم را ازو بر می گردانند.

بر او تیره شد فره ایزدی

به کژی گرائید و نابخردی

سران لشکر و کشور رو به سرزمین اژدها، ضحاک، می نهند و ازو برای نجات میهن خویش از آشفتگیها یاری می طلبند. اژدها پس از شکست دادن یما، بجای کمک به مردم، بی عدالتی و زور گوئی را پیشه اش می سازد. از دریای هیرمند با چنان فر کیانی که می تواند سرزمین دشمن ایران را برکند و در آب فرو برد تا هریرود پهناور خروشان و در خور کشتیرانی را، دیگر اهریمنان از سلطه یما، اولین پادشاه آریانا ربوده اند. در بلخ پایتخت ایرانزمین، زادگاه زردشت پیامبر گفتار، کردار و پندار نیک، دشمنان فر کیانی و دادخواهی حکمروانی می نمایند. امیدی به فردانی نیست و سیاهی هی تیره تر می شود و بیشتر بر ظلمت روزگار می افزاید. اکنون جمشید پسر ویونگهان، پادشاه ایران باستان دیگر از پایتختش افسرده و سرگشته فرار کرده و نهان گشته است. اهورا مزدا نیز به یاریش نمیرسد. بعد از گذشت سالهائی چند، یما در بند اژدها اسیر و به فرمانش نابود می گردد.

اژی دهاک، این سه پوزه سه سر شش چشم، ارنواز و شهر ناز، هر دو دختر و به روایت اوستا هر دو خواهر جمشید را ربوده و به قصر خویش کشانیده است. همه روزه مغز سر جوانان ایران باستان را فدای شفا یابی

خویش از رنج دو مار سر شانه هایش می نماید، زیرا می داند که جوانان بیش از همه شور و شوق و توانایی ستیزه جویی با بدیها و بدکاریها را دارند و نیروی شوریدن در برابر بیدادگریها را بیش از همه می داشته باشند و جوانان میهن اند که قد بر می افرازند و سر ستمگران را می کوبند.

اما... از آنجا که در نومیدی، بسی امید و پایان شب سیه سپید است، کاوه آهنگر که غیر از یکی، همه پسرانش را به خاطر اژی دهاک معروف به ضحاک از میان برده اند، به فریدون جوان و دلیر روی می آورد و فریدون که فر کیانی پس از یما اکنون بدو پیوسته است، اژی دهاک را در بند می کند، ارنواز و شهرناز را می رهاند، امن و آرامش را در سراسر کشور گسترش می دهد، به دستگیری بینوایان و مستمندان می پردازد تا سرزمین آریانا از قید بدیها و منیها آزادی می یابد....

جشن نوروز، یادگارِست دیرینه از نخستین خجسته پیروزی شادی بر اندوه و نیکیها بر بدیها به وسیله اولین کسی که پیش از زرتشت پیامبر پسری از بلخ، فر کیانی به او پیوسته و فروش اهورانی بر او نگریسته است. پس از آن، زمان برگزاری این فرخ جشن باستانی با قدمت چند هزار ساله اش، اما بر اساس معیارهای گاهشماری عصر، در ماههای مختلف واقع می گردید. در عهد جلال الدین ملکشاه سلجوقی به سال ۴۵۷ هجری خورشیدی، مطابق ۴۷۱ هجری قمری و ۱۰۷۹ میلادی، تقویم جلالی که به نام این سلطان مسمی است، ترتیب یافت و به رسمیت شناخته شد.

سرپرستی گروه ترتیب این تقویم را عمر خیام فیلسوف، ریاضیدان و شاعر مشهور رباعیات معروف به عهده داشته است.

در این تقویم، جشن نوروز هم در ابتدای سال نو در روز اول فصل بهار انتقال یافت، آری نیاکان ما سال جدید را که شروع موسم گرما بود، در آغاز بهار جشن می گرفتند، وقتی که سبزه و چمن، زندگی تازه ای را از سر می گرفت و مردم می توانستند دوباره چهارپایان خویش را به چراگاهها ببرند و به کشتکاری و زمینداری مبادرت ورزند. و بدینگونه است که امروز جشن نوروز و سال نو، در اول بهار با هم یکجا برپا می گردند.

- ۱ - بخدی، وایکرته، اورو، هریوا، هرهواتی و ایتومننت به ترتیب نامهای اوستایی شهرهای مشهور سرزمین آریانا، بلخ، کابل، غزنی، هرات، حوزه رودخانه ارغنداب در قندهار و وادی هیرمند می باشد.
- ۲ - اوستا و شهنامه از جمله رویکردهای این نوشته هستند. اشعار همه از فرزند بزرگ توس، فردوسی است.